

# دکتر رابرت ای. پترسون، بشریت و گناه

## جلسه ۲، تصاویر بشریت

رابرت پترسون و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۵

این دکتر رابرت ای. پترسون در حال تدریس در مورد آموزه‌های بشریت و گناه است. این جلسه ۲، تصاویر بشریت است.

به سخنرانی‌های ما در مورد انسانیت و گناه خوش آمدید. به طور خاص، ما هنوز در حال پیگیری مقدمه‌ای بر دکرین انسان‌شناسی هستیم و اکنون به تصاویری از انسانیت فکر می‌کنیم که بیشتر آنها کتاب مقدسی نیستند، اما برای ما ارزشمند است که بفهمیم جهان چگونه انسان را به عنوان یک ماشین می‌بیند، اول از همه. یکی از این دیدگاه‌ها این است که انسان‌ها قادر به انجام چه کارهایی هستند.

برای مثال، کارفرما به قدرت و انرژی یک انسان و همچنین مهارت‌ها یا قابلیت‌های او علاقه‌مند است. بر این اساس، کارفرما کارمند را برای تعداد مشخصی ساعت در روز اجاره می‌دهد. انسان‌ها گاهی اوقات به عنوان ماشین در نظر گرفته می‌شوند، که به ویژه زمانی آشکار می‌شود که اتوماسیون منجر به جابجایی یک کارگر از یک شغل شود.

یک ربات، با دقت و ثبات بیشتر، اغلب کار را بهتر انجام می‌دهد. علاوه بر این، به توجه کمتری نیاز دارد. افزایش حقوق نمی‌خواهد و به دلیل بیماری وقت خود را از دست نمی‌دهد. دغدغه اصلی کسانی که این تصور را از انسان دارند، برآورده کردن نیازهای فرد یا ماشینی است که عملکرد آن را به طور مؤثر حفظ می‌کند.

سلامت کارگران نه به دلیل ناراحتی‌های شخصی احتمالی، بلکه از نظر بهره‌وری کاری مورد توجه است. اگر بتوان کار را با ماشین یا با معرفی تکنیک‌های پیشرفته‌تر بهتر انجام داد، در اتخاذ چنین اقداماتی تردیدی وجود نخواهد داشت. زیرا کار هدف و دغدغه اصلی است.

علاوه بر این، به کارگر حداقل دستمزد لازم برای انجام کار پرداخت می‌شود. هفته‌نامه بیزینس. هجوم ربات‌ها باعث نگرانی نیروی کار می‌شود.

هفته‌نامه تجاری، ۲۹ مارس ۱۹۸۲. این دیدگاه تا حدودی به کلیسا نیز راه یافته است.

افراد ممکن است بر اساس توانایی‌هایشان ارزش‌گذاری شوند. کلیساها اغلب این موضوع را در انتخاب کیشیشان خود منعکس می‌کنند و کسی را می‌خواهند که بتواند یک خدمت، وظیفه یا مأموریت خاص را به طور مؤثر و کارآمد انجام دهد. ممکن است نگرانی ویژه‌ای برای جذب اعضای وجود داشته باشد که بتوانند کار کلیسا را به انجام برسانند.

نوکیشان بالقوه ممکن است در درجه اول به عنوان افرادی در نظر گرفته شوند که می‌توانند به تأمین مالی برنامه‌های کلیسا کمک کنند. یکی از کشیشان به ملاقات سالمندان و اعضای جماعت خود که در خانه‌هایشان قرنطینه هستند، به عنوان تماس‌های غیرضروری اشاره کرد. این موضوع مرا عصبانی می‌کند زیرا چنین افرادی نمی‌توانند سهم زیادی در کار کلیسا داشته باشند.

شرم بر چنین کشیشی. در تمام این موارد، تصور انسان به عنوان یک ماشین وجود دارد. افراد به خاطر کاری که می‌توانند انجام دهند ارزش‌گذاری می‌شوند، نه به خاطر کاری که می‌توان برایشان انجام داد، که همان خدمت است.

در این رویکرد، افراد اساساً به عنوان اشیا، به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف، و نه به عنوان هدفی فی‌نفسه، در نظر گرفته می‌شوند. آنها تا زمانی که مفید باشند، یک ارزش هستند. آنها را می‌توان مانند مهره‌های شطرنج جابجا کرد، همانطور که برخی از شرکت‌های بزرگ با پرسنل مدیریتی خود انجام می‌دهند و در صورت لزوم آنها را برای انجام وظیفه مورد نظرشان دستکاری می‌کنند.

حیوان، دیدگاه دیگری درباره انسان است. دیدگاه دیگر این است که انسان‌ها در درجه اول عضوی از قلمرو حیوانات هستند و از برخی از اشکال بالاتر آن مشتق شده‌اند. انسان‌ها از طریق همان فرآیندی که همه حیوانات دیگر به وجود آمده‌اند، به وجود آمده‌اند و پایان مشابهی نیز خواهند داشت.

هیچ تفاوت کیفی بین انسان‌ها و سایر حیوانات وجود ندارد. تنها تفاوت، درجه‌ای است، ساختار فیزیکی تا حدودی متفاوت اما نه لزوماً برتر، ظرفیت جمجمه بزرگتر، مکانیسم پاسخ به محرک آموزش دیده‌تر. این دیدگاه از بشریت شاید به طور کامل در روانشناسی رفتارگرایانه توسعه یافته باشد.

در اینجا، انگیزه انسان بر اساس سائق‌های زیستی درک می‌شود. شناخت انسان‌ها نه از طریق درون‌نگری بلکه از طریق آزمایش روی حیوانات به دست می‌آید. رفتار انسان می‌تواند تحت تأثیر فرآیندهایی مشابه فرآیندهای مورد استفاده روی حیوانات قرار گیرد.

همانطور که سگ پاولوف یاد گرفت وقتی زنگ به صدا درمی‌آید بزاق ترشح کند، انسان‌ها نیز می‌توانند شرطی شوند تا به روش‌های خاصی واکنش نشان دهند. تقویت مثبت، پاداش‌ها، و تقویت منفی نامطلوب‌تر، تنبیه، ابزارهای کنترل و آموزش هستند. در مورد روانشناسی رفتارگرایانه، به عنوان مثال به کتاب «انگیزش رفتار، عوامل تعیین‌کننده اساسی فعالیت انسان و حیوان» نوشته پاول یانگ، ۱۹۳۶ مراجعه کنید.

زیگموند فروید، که موجودی جنسی بود، تمایلات جنسی را کلید طبیعت انسان می‌دانست. در جهانی که در آن رابطه جنسی آشکارا مورد بحث قرار نمی‌گرفت یا حتی در جوامع و محافل مودب به آن اشاره‌ای نمی‌شد فروید یک نظریه کامل شخصیت پیرامون تمایلات جنسی انسان ارائه داد. مدل او از شخصیت انسان سه‌گانه بود.

نهاد وجود دارد، بخشی اساساً غیراخلاقی، نه اخلاقی و نه غیراخلاقی، دیگ جوشانی از رانه‌ها و امیال. خود (ایگو) (که از نهاد مشتق شده است، جزء آگاه شخصیت و بخش عمومی‌تر فرد است. در اینجا، نیروهایی که از نهاد تا حدودی تغییر می‌کنند، به دنبال ارضای خواسته‌های خود هستند.

فراخود، سانسورکننده یا کنترل‌کننده‌ی غرایز و احساسات فرد است. درونی‌سازی محدودیت‌ها و مقررات والدین، یا حداقل برانگیختن فعالیت‌های کودک. نیروی محرک یا منبع انرژی بزرگ، لیبیدو است، نیروی اساساً جنسی که به دنبال ارضای هر شکل و مکانی است.

اساساً تمام رفتارهای انسان را باید به عنوان اصلاح و جهت‌دهی این انرژی جنسی انعطاف‌پذیر درک کرد. این انرژی ممکن است به انواع دیگر رفتار تبدیل شود و به سمت اهداف دیگری هدایت شود، اما همچنان عامل تعیین‌کننده اصلی فعالیت انسان است. زیگموند فروید، سخنرانی‌های مقدماتی جدید در مورد روانکاوی ۱۹۳۳.

طبق دیدگاه فروید، ناسازگاری جدی می‌تواند ناشی از نحوه‌ی مدیریت این انرژی جنسی باشد. از آنجا که نهاد برای ارضای کامل و بی‌قید و شرط تلاش می‌کند، وضعیتی که جامعه را غیرممکن می‌سازد، جامعه (id)

محدودیت‌هایی را بر این تلاش برای ارضای خواسته‌ها و پرخاشگری که اغلب با آن همراه است، اعمال می‌کند. این محدودیت‌ها ممکن است منجر به سرخوردگی شوند.

همچنین، ناسازگاری‌های جدی زمانی رخ می‌دهند که رشد جنسی فرد در یکی از مراحل اولیه این فرآیند متوقف شود. این نظریه‌های فروید بر این مفهوم استوارند که تمام رفتارهای انسان اساساً از انگیزه و انرژی جنسی ناشی می‌شود. در حالی که طرح نظری ارائه شده توسط فروید چندان مورد توافق عمومی قرار نگرفته است، خوشبختانه فرض اساسی او به طور گسترده پذیرفته شده است.

فلسفه‌ی پلی‌بوی به شکلی نسبتاً خام فرض می‌کند که انسان در درجه‌ی اول موجودی جنسی است و رابطه‌ی جنسی مهم‌ترین تجربه‌ی انسانی است. به نظر می‌رسد بخش زیادی از تبلیغات امروزی نیز از این ایده حمایت می‌کنند، گویی هیچ چیزی بدون لحن جنسی قابل فروش نیست. دغدغه‌ی جنسی نشان می‌دهد که در عمل این دیدگاه که انسان‌ها اساساً موجوداتی جنسی هستند، به طور گسترده در جامعه‌ی ما رواج دارد.

من یک بار سخنرانی‌ای از محقق برجسته عهد عتیق، ترمپر لانگمن، در مورد غزل سلیمان شنیدم، و او با این جمله شروع کرد که اگرچه جهان بارها زندگی را بیش از حد جنسی می‌کند، اما گاهی اوقات مسیحیان محافظه‌کار این کار را به خوبی انجام نمی‌دهند. او گفت که این کتاب مقدس عمدتاً درباره رابطه صمیمی بین زن و شوهر است. و او آن را مدیریت کرد، در واقع او یک تفسیر، یک تفسیر علمی نیز در مورد غزل سلیمان دارد.

گرچه طرح نظری، یا شاید هم فقط همین، مرا ببخشید، اما گاهی اوقات مسیحیت، با کدهای اخلاقی‌اش، و به‌ویژه مسیحیت انجیلی، به دلیل قضاوت بیش از حد در مورد رابطه جنسی مورد انتقاد قرار می‌گیرد. جوزف فلچر از جمله کسانی بود که این انتقاد را مطرح کرد. جوزف فلچر کتاب «مسئولیت اخلاقی» را در سال ۱۹۶۷ نوشت.

اما آیا اخلاق مسیحی بی‌جهت قضاوت می‌کند، یا صرفاً پاسخی معقول به نقش بیش از حد رابطه جنسی در جامعه ماست؟ سی. اس. لوئیس مشاهده کرد که بخش قابل توجهی از فعالیت‌های درون جامعه ما مبتنی بر دغدغه بیش از حد با تمایلات جنسی انسان است. و من از کتاب «مسیحیت محض» نوشته سی. اس. لوئیس نقل قول می‌کنم: «شما می‌توانید مخاطبان زیادی را برای یک نمایش استریپتیز، یعنی تماشای درآوردن لباس یک دختر روی صحنه، گرد هم آورید.» حال، فرض کنید به کشوری آمده‌اید که می‌توانید یک تئاتر را پر کنید؛ او این نکته را مطرح می‌کند؛ او به پوچی استدلال می‌کند، اما خوب است که صرفاً یک بشقاب دردار بیاورید.

ببخشید، داره منو قلقلک میده. به کشوری میری که جمعیت زیادی دور هم جمع میشن، فقط کافیه یه بشقاب دردار رو بیاری روی صحنه و آروم آروم درشو برداری تا همه ببینن، درست قبل از اینکه چراغ‌ها خاموش بشن، یه کتلت گوشت گوسفند یا یه کم بیکن. فکر نمی‌کنی تو اون کشور، یه چیزی تو اشتهای غذا اشتباه بوده؟ و آیا کسی که تو یه دنیای دیگه بزرگ شده فکر نمی‌کنه که یه چیزی اساساً عجیبه؟ و آیا اونایی که از یه دوره زمانی دیگه، یعنی یه دوره زمانی گذشته، هستن، فکر نمی‌کنن که یه چیز عجیبی در مورد وضعیت غریزه جنسی بین ما وجود داره؟ نقل قول بسته

یک موجود اقتصادی. دیدگاه دیگر این است که نیروهای اقتصادی همان چیزی هستند که واقعاً بر انسان تأثیر می‌گذارند و او را برمی‌انگیزند. به یک معنا، این دیدگاه امتداد دیدگاهی است که انسان را در درجه اول عضوی از قلمرو حیوانات می‌داند.

این [دیدگاه] بر بُعد مادی زندگی و نیازهای آن تمرکز دارد. غذا، پوشاک و مسکن کافی از مهم‌ترین نیازهای انسان هستند. وقتی افراد منابع اقتصادی لازم برای تأمین این نیازها را به میزان کافی برای خود و افراد تحت تکفلشان داشته باشند، راضی هستند یا به این ترتیب به سرنوشت خود دست یافته‌اند.

ایدئولوژی‌ای که به کامل‌ترین و منسجم‌ترین شکل این درک از بشریت را توسعه داده است، البته کمونیزم یا ماتریالیسم دیالکتیکی است، همانطور که دقیق‌تر نامیده می‌شود. این ایدئولوژی نیروهای اقتصادی را به عنوان محرک تاریخ از طریق مراحل مترقی می‌بیند. ابتدا برده‌داری آمد.

در این مرحله، اربابان جامعه مالک تمام ثروت هستند که شامل سایر انسان‌ها نیز می‌شود. سپس فئودالیسم ظهور کرد که در آن رابطه ارباب و رعیتی الگو بود. سپس سرمایه‌داری ظهور کرد که در آن طبقه حاکم مالک ابزار تولید بود و دیگران را برای کار کردن برای خود استخدام می‌کرد.

در سرمایه‌داری لیبرال، هنوز مالکیت خصوصی مزارع و کارخانه‌ها وجود دارد، اما دولت محدودیت‌های خاصی را برای مالکان اعمال می‌کند و در نتیجه موقعیت چانه‌زنی کارگران را آسان‌تر می‌کند. در نهایت، زمانی فرا خواهد رسید که طبق ایدئولوژی کمونیستی، مالکیت خصوصی ابزار تولید وجود نخواهد داشت. آنها کاملاً متعلق به دولت خواهند بود.

شکاف اقتصادی بین طبقات از بین خواهد رفت و همراه با آن، بین آنها درگیری ایجاد خواهد شد. در این جامعه بی‌طبقه، شر از بین خواهد رفت. از زر و زور احمق‌ها حرف بزنید.

وای. در مراحل پایانی دیالکتیک، شعار کمونیسم محقق خواهد شد، نقل قول، از هر کس به اندازه توانایی‌اش. به هر کس به اندازه نیازش، نقل قول نزدیک. شیش.

من می‌خندم، یا گریه می‌کنم. نیروهای مادی و اقتصادی تاریخ را به هدف نهایی خود رسانده‌اند. ریشه‌های این امر، البته، نوشته‌های کارل مارکس است.

اگر ماتریالیسم دیالکتیکی کامل‌ترین صورت‌بندی این فلسفه باشد، تنها صورت‌بندی آن نیست. ضمناً، کتاب سرمایه کارل مارکس ۱۹۳۶ منبع بسیار خوبی از اطلاعات است. در سطح عمومی، این مفهوم که انسان‌ها در درجه اول توسط نیروهای اقتصادی انگیزه می‌گیرند، به نظر می‌رسد فلسفه درصد زیادی از سیاستمداران آمریکایی باشد و متأسفانه، ممکن است درست باشد.

احتمالاً، آنها منعکس‌کننده نگرانی‌های واقعی اکثر رأی‌دهندگان‌شان هستند که نترسند هایشان نشان می‌دهد این نیروهای اقتصادی بر مسائلی مانند روند جمعیت و موارد دیگر تأثیر می‌گذارند. به عنوان مثال، در نظر بگیرید که در درجه اول، آب و هوا نیست که بر محل زندگی اکثر مردم تأثیر می‌گذارد، حداقل نه به طور مستقیم.

بلکه، منابع، در دسترس بودن شغل، و مهره‌های در دست جهان هستی است. به ویژه در میان برخی از اگزیستانسیالیست‌ها، و همچنین در بخش وسیع‌تری از جامعه، این ایده را می‌بینیم که انسان‌ها در گروه‌های جهانی هستند که سرنوشت آنها را کنترل می‌کنند اما هیچ نگرانی واقعی برای آنها ندارند. آنها به عنوان نیروهای کور و در بسیاری از موارد نیروهای شانس دیده می‌شوند.

بخشید. گاهی اوقات، آنها به عنوان نیروهای شخصی دیده می‌شوند. اما حتی در آن صورت، آنها نیروهایی هستند که افراد هیچ نفوذی بر آنها ندارند، مانند ابرقدرت‌های سیاسی.

این اساساً یک دیدگاه بدبینانه است که مردم را در حال له شدن توسط جهانی تصویر می‌کند که یا خصمانه است یا در بهترین حالت، نسبت به رفاه و نیازهای آنها بی‌تفاوت است. نتیجه، احساس درماندگی و پوچی است. برتراند راسل به شیوایی این احساس ناامیدی تسلیم‌ناپذیر را بیان می‌کند.

و من از او نقل قول می‌کنم. و همانطور که اریکسون از نوشته‌اش، عرفان و منطق، ۱۹۲۹، نقل می‌کند، انسان محصول علی است که هیچ پیش‌بینی از هدفی که به آن دست می‌یابند، ندارند، که منشأ او، رشد او، امیدها و ترس‌های او، عشق‌ها و باورهای او چیزی جز نتیجه‌ی ترکیب تصادفی اتم‌ها نیستند، که هیچ آثشی، هیچ قهرمانی، هیچ شدتی از تفکر و احساس نمی‌تواند زندگی فردی را فراتر از قبر حفظ کند، که تمام زحمات اعصاب، تمام فداکاری‌ها، تمام الهامات، تمام روشنی‌های ظهر نبوغ انسانی برای انقراض در مرگ عظیم منظومه شمسی طراحی شده‌اند، و کل معبد دستاوردهای انسان ناگزیر باید در زیر آوار جهانی ویران دهن شود. همه این چیزها، اگر کاملاً غیرقابل انکار نباشند، اما تقریباً قطعی هستند که هیچ فلسفه‌ای که آنها را رد کند نمی‌تواند امید به پایداری داشته باشد.

تنها در چارچوب این حقایق، تنها بر پایه محکم ناامیدی تسلیم‌ناپذیر، از این پس می‌توان سکونتگاه روح را با خیال راحت بنا کرد. ایمان به ناتوانان، زندگی انسان است. بر او و تمام نژادش، عذاب آهسته و حتمی، بی‌رحمانه و تاریک فرود می‌آید.

ماده‌ی قادر مطلق، کور از خیر و شر، بی‌پروا از نابودی، به راه بی‌رحمانه‌ی خود ادامه می‌دهد. برای انسانی که امروز محکوم به از دست دادن عزیزترین‌هایش و فردا محکوم به عبور از دروازه‌های تاریکی است، تنها کاری که باقی می‌ماند این است که پیش از فرود آمدن ضربه، اندیشه‌های والای خود را که به روز کوچک شرافت می‌بخشند، گرامی بدارد. با افتخار در برابر نیروهای مقاومت‌ناپذیری که لحظه‌ای دانش و محکومیت او را تحمل می‌کنند، سرکشی کند و به تنهایی اطلسی خسته اما تسلیم‌ناپذیر، جهانی را که آرمان‌های خودش ساخته است، علی‌رغم رژه‌ی لگدکوب‌کننده‌ی قدرت ناخودآگاه، حفظ کند. اه.

پسر، آیا لازم است که ما در مورد وقایع آخر و امید می‌کنیم؟ این ناامیدی است. این خودکشی‌ای است که در انتظار وقوع است مطالعه

ژان پل سارتر، اگزیستانسیالیست، این مضمون پوچی و ناامیدی را در چندین اثر خود بسط داده است. یکی از این آثار، «دیوار»، داستان یکی از اعضای یک گروه انقلابی را روایت می‌کند که دستگیر شده است. او قرار است اعدام شود، مگر اینکه محل اختفای رهبر گروه گریس، گریس، را فاش کند.

او می‌داند که یونان در زیرزمین پنهان شده است، اما مصمم است این اطلاعات را فاش نکند. در حالی که منتظر مرگش است، به زندگی، دوست دخترش و ارزش‌هایش فکر می‌کند. او به این نتیجه می‌رسد که واقعاً اهمیتی نمی‌دهد که زنده بماند یا بمیرد.

در نهایت، به شوخی به نگهبانان می‌گوید که یونان در گورستان پنهان شده است. آنها برای جستجوی او می‌روند. وقتی برمی‌گردند، قهرمان آزاد می‌شود.

بدون اینکه او بداند، یونان مخفیگاه خود را ترک کرده و به گورستان رفته و در آنجا اسیر شده است. زندگی، قهرمان، زندگی‌ای که دیگر نمی‌خواهد، به دلیل چرخش طعنه‌آمیز سرنوشت نجات یافته است. ژان پل سارتر، دیوار در اگزیستانسیالیسم از داستایوسکی تا سارتر، ویرایش شده توسط والتر کافمن، فیلسوف مشهور و درخشان خداناباور در هاروارد، ۱۹۵۶.

آلبر کامو نیز این ایده کلی را در بازنویسی اسطوره کلاسیک سیزیف به تصویر کشیده است. این یک داستان عجیب و غریب است. سیزیف مرده و به دنیای مردگان رفته بود.

با این حال، او به زمین بازگردانده شده بود. وقتی به دنیای مردگان فراخوانده شد، از بازگشت امتناع ورزید، زیرا از لذت‌های زندگی کاملاً لذت می‌برد. به عنوان مجازات، او را بازگرداندند و محکوم کردند که سنگ بزرگی را به بالای تپه‌ای ببرد.

اما وقتی آن را به آنجا رساند، دوباره به پایین غلتید. او با زحمت راهش را به پایین تپه باز کرد و دوباره سنگ را به بالای تپه هل داد، اما دوباره به پایین غلتید. او محکوم بود که این روند را بی‌پایان تکرار کند.

با وجود تمام تلاش‌هایش، هیچ نتیجه‌ی دائمی حاصل نشد. آلبر کامو، اسطوره‌ی سیزیف، در همان کتاب «اگزستانسیالیسم از داستایوسکی تا سارتر» آمده است. وای، چه کتاب هیجان‌انگیزی!

آه، خدای من. چه غرق در افکار ترسناک درباره مرگ، انقراض طبیعی قریب‌الوقوع سیاره زمین، یا نابودی هسته‌ای، و چه صرفاً در مبارزه با کسانی که قدرت سیاسی و اقتصادی را کنترل می‌کنند، همه کسانی که انسانی را در اختیار دارند، اساساً مهره‌ای در دست کائنات هستند و گرفتار حس مشابهی از درماندگی و تسلیم هستند. شوخی نمی‌کنم.

موجودی آزاد. رویکردی که بر آزادی انسان تأکید دارد، اراده انسان را جوهره شخصیت می‌داند. این رویکرد اساسی اغلب در دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی محافظه‌کارانه مشهود است.

در اینجا، آزادی از قید و بند مهمترین مسئله است، زیرا به انسان‌ها اجازه می‌دهد تا ماهیت ذاتی خود را تحقق بخشند. نقش دولت صرفاً تضمین محیطی پایدار است که در آن چنین آزادی‌ای بتواند اعمال شود. فراتر از دنبال شود (laissez-faire) آن، باید رویکردی مبتنی بر اقتصاد آزاد.

باید از مقررات بیش از حد، و همچنین از پدرسالاری که تمام نیازهای فرد را برآورده می‌کند و احتمال شکست را از بین می‌برد، اجتناب شود. شکست با آزادی بهتر از امنیت از نیاز اما بدون حق انتخاب واقعی است. میلتون و رز فریدمن، آزادی انتخاب، یک بیانیه شخصی، ۱۹۸۰.

به گفته کسانی که این دیدگاه را دارند، نیازهای اساسی انسان، اطلاعاتی است که امکان انتخاب هوشمندانه را فراهم می‌کند. از نظر سه الزام برای عمل، دانستن آنچه باید انجام شود، تمایل به دانستن، تمایل به انجام آنچه که می‌دانیم باید انجام شود، و توانایی انجام آنچه که فرد می‌خواهد انجام دهد، تنها مشکل واقعی در عامل اول نهفته است. برای یک بار هم که شده، فرد اطلاعات کافی برای انتخاب هوشمندانه در مورد آنچه باید انجام شود، دارد، که البته اهداف و توانایی‌های شخصی را نیز در نظر می‌گیرد؛ هیچ چیز داخلی وجود ندارد، و هیچ چیز خارجی وجود ندارد، مشروط بر اینکه دولت محیط مناسبی را برای جلوگیری از انجام آن عمل توسط فرد فراهم کند.

این دیدگاه معتقد است که انسان‌ها توانایی انتخاب دارند و باید این کار را انجام دهند. برای انسان کامل بودن فرد باید مسئولیت تعیین سرنوشت خود را بپذیرد. هرگونه تلاشی برای سلب مسئولیت از خود، نادرست است.

یک بهانه رایج، شرطی‌سازی ژنتیکی است. «من نمی‌توانم رفتارم را کنترل کنم، این در ژن‌های من است، آن را از پدرم به ارث برده‌ام، نقل قول نزدیک. یکی دیگر از آنها شرطی‌سازی روانی است. من اینطور بزرگ شده‌ام نمی‌توانم جلوی خودم را بگیرم.» یا شرطی‌سازی اجتماعی؛ وقتی بزرگ شدم، شانس نداشتم؛ فرصتی برای

تحصیل وجود نداشت، نقل قول نزدیک. همه این بهانه‌ها نمونه‌هایی از چیزی هستند که آگزیستانسیالیسم آن را وجود غیراصیل می‌نامد، عدم تمایل به پذیرش مسئولیت خود.

این عدم توانایی در اعمال آزادی خود، انکار بُعد اساسی طبیعت انسان و در نتیجه، انکار انسانیت اوست. به همین ترتیب، هرگونه تلاشی برای محروم کردن دیگران از انتخاب آزادشان، چه از طریق برده‌داری، چه از طریق یک حکومت تمامیت‌خواه، چه از طریق یک دموکراسی بیش از حد تنظیم‌کننده یا یک سبک اجتماعی دستکاری‌کننده، اشتباه است. شعر ویلیام ارنست هنلی، شکست‌ناپذیر، به طور قدرتمندی این فلسفه را تجسم می‌بخشد که انسان، در اصل، موجودی آزاد است.

از دل شی که مرا پوشانده، سیاه همچون گودالی از قطب تا قطب، از هر خدایی که باشد برای روح» شکست‌ناپذیرم سپاسگزارم. مهم نیست دروازه چقدر صاف است، طومار چقدر پر از مجازات است، من ارباب سرنوشت خود هستم، من ناخدای روح خود هستم.» دیدگاه نهایی اجتماعی این است که یک انسان اساساً عضوی از جامعه است.

عضویت در یک گروه و تعامل با آن، چیزی است که واقعاً بشریت را متمایز می‌کند. کسی که با دیگر موجودات اجتماعی تعامل ندارد، انسان کاملی نیست. به یک معنا، کسی واقعاً انسان نیست مگر اینکه در یک گروه اجتماعی فعالیت کند و هدف یا غایت انسانی خود را محقق نسازد.

این دیدگاه گاهی اوقات شامل این ایده می‌شود که انسان‌ها واقعاً ماهیتی ندارند. شخص مجموعه‌ای از روابط است که او در آن‌ها درگیر است. به عبارت دیگر، جوهر انسان بودن در یک جوهر یا ماهیت قابل تعریف ثابت نیست، بلکه در روابط و شبکه‌ای از ارتباطات است که فرد با دیگران دارد.

از طریق پرورش این روابط، فرد می‌تواند کاملاً انسان شود. کلیسا می‌تواند با فراهم کردن و تشویق روابط اجتماعی مثبت و سازنده، به فرد در تحقق سرنوشت خود کمک کند. این درست است، اما این جوهره انسان نیست. جوهره طبیعت انسان، نیست.

بنابراین، این سخنرانی را با دیدگاه مسیحیت در مورد بشریت به پایان می‌رسانیم. ما مفاهیم متنوعی از ماهیت بشریت را بررسی کرده‌ایم که هیچ‌کدام از آنها به عنوان دیدگاهی برای زندگی رضایت‌بخش نیستند. برخی، مانند دیدگاه انسان به عنوان یک حیوان، ممکن است به عنوان یک نظریه انتزاعی به خوبی عمل کنند، اما حتی زیست‌شناس نیز فرزند تازه متولد شده خود را صرفاً یک پستاندار دیگر نمی‌داند.

دیدگاه‌های دیگران شکست می‌خورد، زیرا حتی وقتی آنچه از دیدگاه آنها نیازهای اساسی انسان، مثلاً نیازهای اقتصادی یا جنسی، هستند، برآورده می‌شوند، همچنان احساس پوچی و نارضایتی وجود دارد. برخی دیدگاه‌ها مانند ایده مکانیکی، غیرشخصی و بنابراین ناامیدکننده هستند. تنها با نادیده گرفتن جنبه‌های تجربه شخصی خود، می‌توان این دیدگاه‌ها را درک رضایت‌بخشی از بشریت دانست.

در مقابل، دیدگاه مسیحی، جایگزینی سازگار با تمام تجربیات ماست. دیدگاه مسیحی در مورد بشریت این است که انسان مخلوق خداست و باید او را موجودی دانست که نه از طریق یک فرآیند تصادفی تکامل، بلکه از طریق یک عمل آگاهانه و هدفمند خداوند، به وجود آمده است. دلیل وجود انسان در نیت موجود برتر نهفته است.

باید به کتابشناسی انسان به عنوان یک موجود اجتماعی، توماس اودن، تجربه گروهی فشرده، ۱۹۷۲، اشاره می‌کردم. تام اودن به خاطر گرویدنش به مسیحیت انجیلی و ذهن بسیار روشنی که به مسائل و دغدغه‌های لیبرال با نوشته‌های بسیار خوب اختصاص داده بود، مشهور است. او به ذهن بسیار روشنی تبدیل شد که به

کتاب مقدس اختصاص داده شده بود، اگرچه از دیدگاه متدیست انجیلی، دغدغه‌های کتاب مقدسی و مسیحی محافظه کار که برای بسیاری از مردم بسیار مفید بود. او نام پروژه خود را در مقابل نئوآرتدکس انتخاب کرد، او پالئوآرتدکس خود را نامید، با این هدف که چیز جدیدی اختراع نکند، بلکه از آموزه‌های پدران، قرون وسطایی‌ها، اصلاح‌طلبان و پیوریتن‌ها و غیره لذت ببرد.

دوم، در مورد دیدگاه مسیحی در مورد نوع بشر، تصویر خدا ذاتی و ضروری برای بشریت است. در حالی که ما این موضوع را در سخنرانی آینده بررسی خواهیم کرد، اکنون مشاهده می‌کنیم که هر آنچه انسان‌ها را از بقیه، خلقت متمایز می‌کند، تنها آنها هستند که قادر به داشتن رابطه‌ای آگاهانه و شخصی با خالق و پاسخ به او شناخت خدا، درک آنچه او از آنها می‌خواهد، عشق ورزیدن، پرستش، خدمت به خالق خود و یافتن هدف و لذت بردن از آن اهداف هستند. این واکنش‌ها به طور کامل، نیت خالق را برای انسان‌ها محقق می‌کنند.

انسان همچنین دارای بُعدی ابدی است. نقطه آغاز متناهی در زمان، خلقت توسط خدای ابدی بود که به انسان‌ها آینده‌ای ابدی بخشید. بنابراین، وقتی می‌پرسیم چه چیزی برای انسان‌ها خوب است، نه تنها باید از نظر رفاه دنیوی یا آسایش جسمی بپرسیم، بلکه باید بُعد دیگری، و از بسیاری جهات، مهم‌تر، را نیز در نظر بگیریم که باید محقق شود.

در نتیجه، وقتی انسان‌ها را از فکر کردن به مسائل مربوط به سرنوشت ابدی باز می‌داریم، هیچ لطفی در حقشان نمی‌کنیم. با این حال، انسان‌ها، مطمئناً، به عنوان بخشی از خلقت فیزیکی و قلمرو حیوانات، نیازهای مشابهی با سایر اعضای آن گروه‌ها دارند. رفاه جسمی ما مهم است.

ما همچنین موجوداتی یکپارچه هستیم. بنابراین، درد یا گرسنگی بر توانایی ما در تمرکز بر زندگی معنوی تأثیر می‌گذارد. و ما موجوداتی اجتماعی هستیم که در جامعه قرار گرفته‌ایم تا در روابط خود عمل کنیم.

ما به دیگران نیاز داریم و آنها به ما. ما نمی‌توانیم با در نظر گرفتن خود و شادی خود به عنوان والاترین ارزش‌ها، معنای واقعی خود را کشف کنیم و همچنین نمی‌توانیم با جستجوی مستقیم شادی، رضایت یا خرسندی، آن را بیابیم. از قضا، این درست است.

ارزش ما توسط یک منبع والاتر به ما اعطا شده است، و ما تنها زمانی به کمال می‌رسیم که به آن موجود والاتر، یعنی خداوند متعال، خدمت کنیم و عشق بورزیم. در این صورت است که رضایت به عنوان محصول جانبی تعهد به خدا حاصل می‌شود. سنت آگوستین، من سعی می‌کنم اصطلاحات او را به خاطر بیاورم، آن را تشخیص دهم، از آن لذت ببرم و از آن استفاده کنم.

و او گفت ما از خدا استفاده نمی‌کنیم. ما از خدا لذت می‌بریم. و اگر این کار را انجام دهیم، پس از تمام چیزهایی که او به ما داده است، از جمله توانایی‌هایمان و ویژگی‌های دنیایمان، برای لذت بردن از او استفاده می‌کنیم.

اما تلاش برای استفاده از خدا، بت پرستی است و کاملاً نشان‌دهنده‌ی سوء تفاهم در مورد کیستی او و کیستی ما در نظر اوست. آنگاه است که حقیقت گفته‌ی عیسی را درک می‌کنیم، نقل قول: هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد. اما هر که جان خود را به خاطر من و انجیل از دست بدهد، آن را نجات خواهد داد.

مرقس ۸:۳۵. بسیاری از سوالاتی که به طور مستقیم یا ضمنی توسط فرهنگ معاصر مطرح می‌شوند، توسط دیدگاه مسیحی در مورد بشریت پاسخ داده می‌شوند. علاوه بر این، این دیدگاه به فرد حس هویت می‌دهد.

تصویر انسان به عنوان یک ماشین منجر به این احساس می‌شود که ما چرخ‌دنده‌های بی‌اهمیت، نادیده گرفته شده و بی‌اهمیت هستیم. با این حال، کتاب مقدس نشان می‌دهد که همه ارزشمند هستند و خدا آنها را می‌شناسد. هر موی سر ما شماره‌گذاری شده است.

متی ۱۰:۲۸ تا ۳۱. عیسی به انسان‌ها اهمیت و ارزش زیادی بخشید. از کسانی که جسم را می‌کشند اما نمی‌توانند روح را بکشند، نترسید.

بلکه از او بترسید که می‌تواند هم روح و هم جسم را در جهنم نابود کند. اشاره‌ای نه به شیطان، بلکه به خود خداست. آیا دو گنجشک به یک پول سیاه فروخته نمی‌شوند؟ و یکی از آنها جز پدرتان به زمین نخواهد افتاد.

اما حتی موهای سر شما شمرده شده است. ما برای خدا ارزشمند هستیم. نترسید. بنابراین، شما از گنجشک‌های بی‌شمار ارزش بیشتری دارید.

سخنان زیبا از زبان خداوند ما. عیسی از چوپانی سخن گفت که با وجود اینکه ۹۹ گوسفند را در گله‌اش به سلامت داشت، به دنبال گوسفند گمشده رفت. لوقا ۱۵:۳ تا ۷. بنابراین، عیسی این مثل را برایشان گفت، کدام یک از شما که صد گوسفند دارد، اگر یکی از آنها را گم کند، ۹۹ گوسفند دیگر را در صحرا رها نمی‌کند، حتی یک آغل هم به دنبال گوسفند گمشده نمی‌رود تا آن را پیدا کند؟

وقتی آن را پیدا می‌کند، با شادی آن را بر دوش خود می‌گذارد. و وقتی به خانه می‌آید، دوستان و همسایگان خود را جمع می‌کند و به آنها می‌گوید: با من شادی کنید، زیرا گوسفند گمشده‌ام را پیدا کرده‌ام. به شما می‌گویم، در آسمان برای یک گناهکار که توبه می‌کند، شادی بیشتری خواهد بود تا برای ۹۹ عادل که نیازی به توبه ندارند.

شادی در آسمان، بله، شادی برای خود خدا. ما برای خالق خود، روزی‌دهنده خود و نجات‌دهنده خود که کمال را هدف خود برای تاریخ و زندگی قوم خود می‌داند، بسیار ارزشمند هستیم. اگر بخواهید، هر انسانی توسط خدا به عنوان گوسفند گمشده در نظر گرفته می‌شود.

ما در اینجا ادعا می‌کنیم که دیدگاه مسیحی نسبت به انسان‌ها، بیش از هر دیدگاه رقیب دیگری، برای آنها مناسب است. این تصویر از بشریت، طیف کاملی از پدیده‌های انسانی را به طور کامل‌تر و با تحریف کمتر از هر دیدگاه دیگری توضیح می‌دهد. این دیدگاه، بیش از هر رویکرد دیگری به زندگی، ما را قادر می‌سازد تا به شیوه‌هایی عمل کنیم که در درازمدت عمیقاً رضایت‌بخش باشند.

من قصد دارم این بخش از یادداشت‌هایمان در مورد مقدمه‌ای بر بشریت را با مزمور ۸ به پایان برسانم، که بسیار زیباست. این مزمور آفرینش است. این مزمور جایگاه مبارک آدم و حوا را در جهان خدا جشن می‌گیرد.

اما نباید از یاد ببریم که این مزمور، آن شمولی را که در بیان اهمیت، ارزش و نقش انسان وجود دارد، در بر می‌گیرد. ای خداوند، پروردگار ما، نام تو چه باشکوه در سراسر زمین است. بله، این مزمور آفرینش است.

اما اول از همه، این مزمور، جلال و شکوه خداوند را به خاطر والاترین مخلوقش، آدم و حوا، و نسل بشر که از آنها پدید آمد، ستایش می‌کند. تو جلال خود را فراتر از آسمان‌ها قرار داده‌ای. این بسیار والا است.

از زبان کودکان و نوزادان، به خاطر دشمنانت، قدرت را بنا نهادی تا دشمن و انتقام‌گیرنده را آرام کنی. خدا به بزرگی خود عمل می‌کند. جلال او فوق آسمان‌هاست.

.سپس او به حالت میکرو می‌رود. نوزادان کوچک با جیغ‌ها و صداهایی که تولید می‌کنند، او را تحسین می‌کنند. دوباره به حالت ماکرو.

وقتی به آسمان تو، به اثر انگشتان تو، به ماه و ستارگانی که تو در جای خود قرار داده‌ای نگاه می‌کنم. دوباره میکرو. انسانی که به او توجه داری چیست، و پسر انسان در موازات انسانی که به او اهمیت می‌دهی چیست؟

با این حال، تو او را کمی پایین‌تر از موجودات آسمانی قرار دادی و تاج جلال و افتخار را بر سر او نهادی. خالق ما، والدین اولیه ما و به تبع آن، ما را، به تصویر خود، تاج جلال و افتخار را بر سر نهاد، مانند او در جهات مهم. آنها فقط قادر به شناخت خدا نبودند.

ایشان خدا را شناختند. تو به او انسان را عطا کردی تا بر کارهای دست تو تسلط داشته باشد. همه چیز را زیر پای او نهادی، همه گوسفندان و گاو، و همچنین حیوانات صحرا، پرندگان آسمان و ماهیان دریا، و هر آنچه که در راه دریاها می‌گذرد.

مزمور هشتم همانطور که آغاز می‌شود، پایان می‌یابد. ای خداوند، پروردگار ما، نام تو در تمام زمین چه باشکوه است؟ انسان چیست؟ بله، این مهمترین سؤالی است که وحی کتاب مقدس بهترین پاسخ را به آن می‌دهد. این همان چیزی است که دفعه بعد که به طور خاص به آموزه انسانیت می‌پردازیم، توجه خود را به آن معطوف کرد. خواهیم کرد.

این دکتر رابرت ای. پترسون در حال تدریس در مورد آموزه‌های بشریت و گناه است. این جلسه ۲، تصاویر بشریت است.